



• درآمد

یکی از فرازهای مهم زندگی شهید منتظری، موضع گیری‌های تند او در قبال چهره‌های مطرح انقلاب از جمله شهید بهشتی بود که پندارهای نادرستی را در اذهان کسانی که شخصیت آن شهید بزرگوار را نمی‌شناختند پدید آورد، پندارهایی که انقلاب از جانب آنها آسیب‌های جدی دید، با این همه از آنجا که شهید منتظری در پی کسب جاه و مقام نبود، سرانجام به این اشتباه پی برد و مردانه عذرخواهی کرد. این گفتگوی جالب، نشان‌دهنده این سیر معنوی است

■ «نگاهی به آغاز و انجام ارتباط شهید بهشتی و شهید منتظری» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری

سر انجام به حقانیت شهید بهشتی پی برد...

برای کارهای رزمی و جنگ مسلحانه آمادگی لازم را پیدا می‌کرد. تفکر او مبارزه مسلحانه بود و براساس چنین تفکری از این طریق به جلو حرکت و مبارزات را هم به سمت مبارزه مسلحانه هدایت می‌کرد. فرق ایشان با افراد دیگر، فعال بودنش بود. آرامش و ایستایی نداشت و بسیار پرتحرک بود. به هر کس هم که می‌رسید او را به تحرک وامی‌داشت. در حقیقت مانند یک موتور محرکه بود. زمانی که شهید منتظری زندانی شد و همچنین تا قبل از پیروزی انقلاب در سال‌هایی که ایشان در لبنان، سوریه و کشورهای عربی حضور داشت، آیا با هم ارتباط مستمری داشتید یا این ارتباط تا نزدیکی پیروزی انقلاب قطع شد؟

جریان آقایانی که زندانی می‌شدند یا به شکل‌های دیگر تحت تعقیب بودند، جریان خاصی بود و با آقای محمد منتظری ارتباط داشتند، منتها من در این‌گونه ارتباطات نبودم. ارتباط من با آقای محمد منتظری زمانی که ایشان خارج از کشور بود، قطع شد، اما گاهی بعضی از این آقایان از جمله آقای محمد منتظری را در کشورهای عربی می‌دیدم. سعی می‌کردم برای انجام بعضی مأموریت‌ها به این کشورها سفر کنم، پیامی ببرم، افرادی را ببینم و با آنها صحبتی کنم و مسئله تفکر انقلابی را رشد بدهم. یک بار ضمن این سفرها آقای علی جنتی را در یکی از خیابان‌ها مدینه دیدم. ایشان جزو کسانی بود که در زمان شاه مدتی در خارج از کشور فراری بود. در خیابان بودم که یک نفر با لباس عربی جلو آمد و به من سلام کرد و با من دست داد و بغلم کرد. با تعجب به صورتش نگاه کردم و متوجه شدم آقای علی جنتی است. تا قبل از اینکه ایشان به خارج از کشور بروند و مخفی شود، با هم رفیق بودیم. فرصت را غنیمت شمردیم و به محلی قهوه‌خانه ماندیم. رفیقیم. عرب‌ها یک حیاط بیرون هم دارند که در آن می‌نشینند و چای می‌خورند. ما هم بیرون، در هوای آزاد نشستیم، چای خوردیم و مدت زیادی با هم صحبت

داده باشند. من آن را نفی نمی‌کنم. تا این اندازه در این باره اطلاع دارم. همان‌طور که اشاره کردید شهید منتظری از اوایل آغاز نهضت در مبارزات حضور داشت. مبارزات وی در چه زمینه‌هایی بود؟ قبل از رفتن به خارج از کشور و در زمانی که در قم بود، اصولاً نه بستر فعالیت‌های مسلحانه فراهم بود و نه امام چنین خط و مشی‌ای داشتند. بنابراین در آن دوران کارهای مبارزاتی از قبیل اعلامیه، سخنرانی، تشکیل جمع‌ها و هسته‌های انقلابی و فعالیت‌هایی از این قبیل

تفکر او مبارزه مسلحانه بود و براساس چنین تفکری از این طریق به جلو حرکت و مبارزات را هم به سمت مبارزه مسلحانه هدایت می‌کرد. فرق ایشان با افراد دیگر فعال بودنشان بود. ایشان حالت آرامش و ایستایی نداشتند و بسیار پرتحرک بود. به هر کس هم که می‌رسید او را به تحرک وامی‌داشت و در حقیقت مانند یک موتور محرکه بود.

بود. غیر از ایشان افراد دیگری هم برای ملاقات با امام و یا به این دلیل که در ایران تحت تعقیب بودند، به خارج از کشور رفته بودند. همه این افراد به دنبال حرکات مسلحانه نبودند، بلکه عده‌ای از آنها چنین تفکری داشتند که محمد منتظری هم یکی از افراد اصلی در این قضیه بود. در دورانی که وی در کشورهای عربی، خصوصاً لبنان حضور داشت، با شهید چمران و سازمان آزادی‌بخش فلسطین مشغول فعالیت بود. هم تمرینات نظامی و هم

از کجا و چگونه با شهید منتظری آشنا شدید؟
آشنایی‌ام با شهید محمد منتظری از دو بعد بود، یکی اینکه هر دو در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بودیم و معمولاً کسانی که در حوزه هستند، ضمن تحصیل همدیگر را می‌بینند و با هم آشنا می‌شوند. دیگری مسئله مبارزه و نهضت در همان سال‌های اول آشنایی ما بود. وقتی نهضت امام خمینی آغاز شد، افرادی که به امام علاقمند بودند بیشتر همدیگر را پیدا می‌کردند و با هم آشنا می‌شدند؛ ضمن اینکه شهید منتظری جز فعالان نهضت اسلامی و به امام خمینی خیلی علاقمند بود؛ به همین دلیل در بین کسانی که در حوزه علمیه مشغول تحصیل بودند و در مجموعه نهضت فعالیت داشتند، معروف بود و همه ایشان را می‌شناختند و کسانی هم که در مجموعه کار مبارزاتی و نهضت اسلامی بودند، بیشتر ایشان را می‌شناختند.

شما به تحصیل ایشان اشاره کردید. بعضی‌ها می‌گویند شهید منتظری تحصیلات حوزوی زیادی نداشت و به احترام پدرش و مبارز بودنش لباس روحانیت به تن می‌کرد. آیا این موضوع صحت دارد؟

ایشان تحصیلات حوزوی نداشت، منتها شاید کسانی که چنین مطلبی را گفته‌اند، منظورشان این باشد که تحصیلاتش را ادامه نداد، چون وقتی نهضت شروع شد و امام تبعید شدند، ایشان هم به دلیل فعالیت‌های بسیارش ناچار بود در ایران و در کشورهای مختلف، از جمله کشورهای عربی مخفی باشد، از این رو توفیق ادامه تحصیل نداشت، نه اینکه اصلاً تحصیل نکرده باشد. در واقع ایشان به دلیل مبارزات نتوانست به درسش ادامه بدهد و به مدارج بالاتر برسد. شخصاً شاهد بودم که در حدود سطح و سطح عالی پیش رفته بود، اما اینکه سطح عالی را تمام کرد و سپس به خارج از کشور رفت، در این باره اطلاعی ندارم، زیرا زمانی که در قم حضور داشت، مخفی و در اوقات دیگر هم در خارج از کشور بود. ممکن است در آن کشورها به تحصیلات خود ادامه



و اشتباه بوده است، نه اینکه واقعا یکی از طرفین مقصر بوده باشد.
اصولا محمد منتظری روح بی‌تابی داشت، ولی آقایان حزب روح انقلابی، اما منطقی داشتند و این دو با هم سازگاری نداشت و منجر به چنین اتفاقاتی شد.

چه شد که این رویه تغییر کرد؟
خود من در این مقطع شخصا شاهد بودم و حضور داشتم که محمد منتظری به وقتش آمد و مطالب را بیان کرد. آقای بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بودند و دبیر کل، رئیس دفتر سیاسی حزب هم بود، از این رو در جلسات دفتر سیاسی هم شرکت می‌کردند. چهار پنج روز مانده به فاجعه هفتم تیر، اعضای دفتر سیاسی در ساختمانی واقع در خیابان سعدی طبقه هفتم که هم دفتر روزنامه و هم دفتر سیاسی در آن قرار داشت، جمع شده بودیم. در آنجا درباره مسائل و تحلیل‌های سیاسی و همچنین تحلیل‌های لازم روز که خوراک تشکیلات حزب بود، بحث می‌شد. همگی در سالن بزرگی منتظر نشستیم که آقای بهشتی بیایند. همان‌طور که می‌دانید ایشان بسیار منظم بودند و هیچ‌گاه یک ثانیه تأخیر در وعده‌هایشان نبود و ما همیشه شرمند می‌شدیم که دیر می‌رسیدیم و وقتی می‌رسیدیم، می‌دیدیم ایشان آنجا حضور دارند. هیچ وقت تأخیر نمی‌کردند. آن روز یک دقیقه، دو دقیقه تا یک ربع منتظر شدیم، دیدیم نیامدند. برای ما همان یک دقیقه تأخیر هم بسیار تعجب‌آور بود و چند دقیقه در قانون وعده‌های دکتر بهشتی نمی‌گنجید، چه برسد به یک ربع! همه با هم صحبت می‌کردیم و از هم می‌پرسیدیم که چه شده است که ایشان این قدر تأخیر دارند؟ آن زمان مانند حالا تلفن همراه هم نبود که از پاسدار یا راننده‌شان بپرسیم. مسیر هم طولانی نبود. دفتر کار ایشان در دادگستری واقع در میدان ارگ بود. همان‌طور که گفتیم ما هم در خیابان سعدی بودیم. ضمن صحبت با یکدیگر ناگهان در باز شد و آقای بهشتی وارد شدند. به‌محض ورود با صدای بلند گفتند: «سلام علیکم! آقا عذر می‌خواهم، ببخشید...» و به این ترتیب از همان بدو ورود شروع به عذرخواهی کردند. ایشان آمدند و نشستند و منتظر ما هم نشدند که علت تأخیرشان را بپرسیم و خودشان شروع به توضیح دادن کردند. ما هم بسیار مشتاق بودیم بدانیم چه اتفاقی افتاده است. آقای بهشتی بسیار خوشحال بودند. کمتر ایشان را آن قدر شاد و مسرور دیده بودم. چهره‌شان بشاش و خوش‌رنگ شده بود و دانما لبخند می‌زدند. گفتند: «علت اینکه دیر آمدم این بود که محمداقا آمده بود.» ما تعجب کردیم که محمداقا کیست؟ به ذهنمان هم خطور نمی‌کرد چنین اتفاقی افتاده باشد. پرسیدیم: «محمداقا کیست؟» پاسخ دادند: «محمداقا منتظری.» بسیار تعجب کردیم، چون علاقه دکتر بهشتی به محمد منتظری بیشتر شده بود و از وی ناراحت نبودند. با توجه به سابقه برخورد محمد منتظری با ایشان و اینکه طرف اصلی حملات وی، ایشان بودند. تا آن روز نشیده بودیم که آقای محمد منتظری قصد داشته باشد نزد آقای بهشتی برود. حتی به ما هم گفته بود که قبلاً موضوع را به ایشان منتقل و زمینه‌سازی کنیم. خودش یکباره پیش آقای بهشتی رفت که این موضوع برای خود آقای بهشتی هم بسیار عجیب بود. آقای بهشتی گفتند: «من از اساق بیرون نیامده بودم که آمدند و اطلاع دادند آقای محمد منتظری آمده است و می‌خواهد شما را ببیند. من بین دو محذور گیر کردم: یکی اینکه ایشان را بپذیریم و در اینجا تأخیر داشته باشم و یکی اینکه ایشان را نپذیریم و به‌موقع به اینجا برسیم. سرانجام بهتر دیدم ایشان را بپذیریم و با ایشان صحبت کنم تا تصور نکند قصد دارم به ایشان بی‌اعتنایی کنم.

با اینکه انقلاب پیروز شده بود، هنوز همان حرکات قبل از انقلاب را انجام می‌داد. تحرک و تندروی و به تعبیر امروزی افراط داشت. مثلا عده‌ای را در فرودگاه جمع کرده بود که پیش قذافی بروند و با آنها صحبت کنند. آن وقت‌ها قذافی حرف‌هایی می‌زد و شعارهایی می‌داد که مورد توجه انقلابیون بود. در لیبی پایگاه‌های ایتالیایی‌ها را برچیده بود و به عنوان یک چهره انقلابی معروف بود. بعدها چهره‌اش تغییر کرد و محو شد. همین‌طور شهید محمد منتظری می‌گفت به لبنان و فلسطین پیش یاسر عرفات برویم و... برویم و نیرو ببریم و امثالهم. آن زمان ما می‌بایست کشوری را که همه چیز آن از هم گسسته شده بود و انقلابیان را سامان و کارهای مربوط به آن را انجام می‌دادیم. قوانین باید تنظیم می‌شدند و نظام باید شکل می‌گرفت. مسائلی که مد نظر محمد منتظری

کردیم و قرار گذاشتیم در روزهایی که آنجا هستیم، باز هم همدیگر را ببینیم.
همین اتفاق به شکل دیگر در جای دیگر با آقای محمد منتظری افتاد، اما ارتباط به این معنا که از اینجا با بیرون ارتباط و با آنها سر و کار داشته باشیم، نبود. چند باری که ایشان را دیدم، با لباس خودش بود، اما بر اساس اطلاعاتی که داریم، گاهی لباس عربی هم می‌پوشید. از ایشان عکس‌هایی است که در کشور لبنان در جریان فعالیت‌های شهید چمران و چند نفر دیگر، لباس روحانی به تن دارد، اما در برخی موارد بر اساس احتیاط، نیاز و اقتضا، لباس‌های دیگری هم می‌پوشید. پس از این ملاقات‌ها تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حزب جمهوری اسلامی با ایشان دیداری نداشتیم.
حضور وی در حزب و روابطش با شهید بهشتی چگونه بود؟

آقای محمد منتظری مدت کوتاهی، شاید یکی دو ماه در بدو کار در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در حقیقت قبل از تصویب اصل کنگره و... بود. اصولا تصویب کنگره بعد از سال ۶۰، پس از شهادت آقای بهشتی و فاجعه هفت تیر بود. در همان ماه‌های اول در ۲۲ بهمن ۵۷ وقتی اعلامیه‌های پیرامون تشکیل یک حزب اسلامی منتشر شد، عده‌ای جمع شدند و مؤسسين آن هم مشخص بود. علاوه بر مؤسسين، ۲۵ نفر هم به عنوان اعضای شورای مرکزی تعیین شدند و در مجموع سی نفر شدند که محمد منتظری یکی از آنها بود، البته خیلی زود بیرون آمد. هم خود او متمایل به همراهی با حزب نبود، هم حزب پایدار نماند.

علت جدائی او از حزب چه بود؟

آن هم تندروی‌های او بود که بعضی از بزرگان حزب را به لیبرال بودن و یا مسائل دیگر متهم می‌کرد. مؤسسين حزب خط‌مشی معتدل و در عین حال انقلابی داشتند، یعنی از آن انقلابی‌هایی نبودند که بخواهند بولدوزوار جلو بروند و همه چیز را خراب کنند، بلکه بعد از انقلاب برای ساختن، سر و سامان دادن آمده بودند.

حزب جمهوری اسلامی نقش بسیار بزرگی در ایجاد نظم، قانون و تدوین قوانین، خصوصا قانون اساسی و تشکیل ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی داشت. این آقایان کارهای منطقی قوی در جهت و چهارچوب انقلاب اسلامی انجام می‌دادند. شهید محمد منتظری از همان اول

بود، با تفکراتی که در حزب جمهوری اسلامی مطرح می‌شد، همخوانی نداشت. وی در ابتدا، این افراد را متهم به انقلابی نبودن یا مقابل انقلاب بودن و حتی چرخ آن را کند کردن می‌کرد، به همین دلیل حزب را رها کرد و در مقابل حزب قرار گرفت و حتی علیه بزرگان حزب مقاله و نشریه منتشر کرد و حرف‌های زیادی زد.

در اینجا لازم می‌دانم بگویم بعدها برای او معلوم شد که سران حزب جمهوری اسلامی در مقابل انقلاب نبودند و چرخ انقلاب را کند نمی‌کردند، بلکه منطقی برخورد می‌کردند و تصور او راجع به آنها اشتباه بود. افرادی که یا شهید منتظری و یا طرف مقابل را متهم می‌کنند، به این نکته توجه نمی‌کنند که این مسئله یک سوءتفاهم

تا آن روز نشنیده بودیم که آقای محمد منتظری قصد داشته باشد نزد آقای بهشتی برود. حتی به ما هم نگفته بود که به ایشان منتقل و زمینه‌سازی کنیم. خودش یکباره پیش آقای بهشتی رفت که این موضوع برای خود آقای بهشتی هم بسیار عجیب بود.

انسان فکر می کند که خداوند مقدر کرده بود که او لا نیاید محمد می ماند و آقای بهشتی می رفت، تا محمد نتواند از آقای بهشتی عذرخواهی کند که این نکته بزرگ و مهمی است. ثانیاً با هم همسفر می شدند و همین امر خیلی از مسائل را از بین می برد.

من از اینکه محمدآقا بیاید و با ایشان دیداری داشته باشم استقبال کردم. ایشان وارد اتاق شد و سلام کرد. من جلو رفتم و محمدآقا را بغل کردم. [مرتباً تا محمد منتظری با لفظ محمدآقا می کرد.] ایشان را بوسیدم و گفتم: «خوش آمدید محمدآقا!» و ایشان هم شروع به صحبت کرد و به من گفت: «آقای بهشتی! من امروز آمده ام تا از شما عذرخواهی کنم، چون در مورد شما اشتباه می کردم و قصد و غرضی هم نداشتم.» ما به آقای بهشتی گفتیم: «شما چه گفتید؟» در جواب گفتند: «محمدآقا من از اول هم می دانستم که شما قصد و غرضی ندارید و اشتباه می کنید. منتظر چنین روزی هم بودم که متوجه شوید خودتان برگردید. حالا هم خیلی خوشحالم و هیچ چیز در دل ندارم و نیازی به عذرخواهی نیست. الان هم از شما عذرخواهی می کنم. ببخشید که دیر آمدم. به این دلیل بود و شما هم حتماً آن را قبول می کنید.»

ادامه این برخورد چگونه رقم خورد؟ آیا شهید منتظری برای عضویت در شورای مرکزی دعوت شد؟

آقای بهشتی بسیار بزرگوار و با سعه صدر بود. آقای بهشتی از محمد منتظری دعوت کرد که دوباره به حزب بیاید. اگر بنا بود ایشان وارد شورای مرکزی حزب شود، می بایست این موضوع در شورای مرکزی مطرح و تصویب و راجع به آن نظر داده می شد، از این رو ایشان در آن گفتگو نمی توانستند چنین کاری را انجام دهند و باید تا تشکیل جلسه شورای مرکزی صبر و در آن جلسه موضوع را مطرح می کردند. ایشان برای شرکت در جلساتی که شنبه ها که نخستین جلسه اش هم روز فاجعه هفت تیر بود، از آقای محمد منتظری دعوت کرد و ایشان هم شرکت کرد و به فاصله چند روز بعد از عذرخواهی از شهید بهشتی و آشتی با ایشان، در همان جلسه شهید شد.

انسان فکر می کند که خداوند مقدر کرده بود که او لا نیاید محمد می ماند و آقای بهشتی می رفت تا محمد نتواند از آقای بهشتی عذرخواهی کند که این نکته بزرگ و مهمی است. ثانیاً با هم همسفر می شدند و همین امر خیلی از مسائل را از بین می برد. ثالثاً شهید می شدند و همین شهادتشان هم به بسیاری از مسائل خاتمه می داد چون آن را گفته بود و شاید هم در دلش هنوز اینها را داشت و ناراحت بود. رابعاً در حزب شهید می شد همان جایی که این قضایا در آنجا شروع شده بود و علیه آنجا بسیار صحبت کرده و مطلب نوشته و کارهای زیادی انجام داده بود. همه اینها نکات جالبی بود. همان موقع که چنین اتفاقی افتاد فکر می کردیم از رویدادهای عجیب و بسیار مهم بود. می شد آقای محمد منتظری یک هفته بعد از این رخداد یا اینکه جلوتر بیاید. اینکه همان زمان بیاید و دعوت هم صورت پذیرد و بعد هم ایشان بهانه ای نداشته باشند و حتماً در جلسه دفتر حزب شرکت کند و مثل بعضی ها از جمله بنده و سایرین که مجروح شدیم، ایشان

هم مجروح شود، ولی این طور نشد و ایشان شهید شد و انسان احساس می کند این تقدیر الهی و امر عجیبی بود. به نظر شما چه عاملی باعث شد شهید محمد منتظری به اشتباهش پی ببرد؟ آیا حرکت مسلحانه ۳۰ خرداد منافقین در این امر دخیل بود؟

به چند عامل می توان اشاره کرد. پس از آن جلسه، من شهید محمد منتظری را ندیدم تا بسا او صحبت کنم و نمی دانستم واقعا در ذهنش چه می گذشت. به آقای بهشتی هم بیش از این نگفته بود، چون آقای بهشتی نمی خواستند زیاد بمانند و باقی صحبت ها را برای بعد گذاشتند و همین اندازه صحبت کردند و آمدند. یکی از دلایل این بود که امام به این آقایان ابراز اعتماد و اطمینان می کردند و شهید منتظری در عین حال که تندروی هایی داشت، به امام بسیار علاقمند بود. امام هم پس از شهادت وی پیام دادند و راجع به او صحبت کردند و این موضوع برایشان اهمیت داشت. محمد منتظری وقتی می دید امام با این آقایان این گونه رفتار و درباره شان صحبت می کند، همین امر عاملی شد که محمد منتظری فکر کند بالاخره من درست می گویم یا حضرت امام؟

نکته دوم اینکه از آن زمان تا تیرماه ۱۳۶۰، یعنی سال های ۵۸ و ۵۹ و دو سه ماه هم از آن سال گذشته بود، یعنی در مدت دو سال و سه، چهار ماه کارهای بسیاری انجام شده بود. به عنوان مثال قانون اساسی بسیار خوبی تدوین شده، ارگان های نظام شکل گرفته، نظام سرپا بود و توطئه های ضدانقلاب در هم کوبیده شده بودند و جنگ تحمیلی ایران و عراق هم شروع شده بود. به نظر من این مسائل شهید منتظری را به فکر انداخت که اگر اینها این طور رفتار نمی کردند، معلوم نبود این اتفاقات بیفتد، قانون اساسی تدوین، مجلسی تشکیل و انتخاباتی انجام شود و ارکان نظام سر جای شان قرار بگیرند.

آنچه راجع به محمد منتظری حائز اهمیت است این است که او تندروی هایی داشت، اما سوء نظر نداشت. به نظام و انقلاب علاقمند بود و قاعدتاً این مسائل را نباید از نظر دور داشت، در عین حال که این مسائل اتفاق افتاده اند و نمی توان آنها را انکار کرد. گمان می کنم موضوع دیگری که در تصمیم محمد منتظری تأثیر داشت این بود که او به بیرون و مسائل بین المللی اسلامی بسیار توجه داشت. می دید که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی چقدر در

خارج از کشور تأثیر گذاشته و این تأثیر فقط با شعار، سر و صدا و تخریب ممکن نیست و نتیجه منطقی این است که این آقایان همت به خرج داده بودند و با کارها و برخوردهایی که می کردند و حرف هایی که می زدند، این اتفاقا افتاد. در همان یحیویه جریانی که شما به آن اشاره کردید یعنی حرکت مسلحانه منافقین در ۳۰ خرداد و کاری که منافقان و بنی صدر انجام دادند، در واقع جبهه متحدین ضدولایت فقیه و ضدانقلاب در مقابل حزب قرار گرفتند. در آن بحران حزب جمهوری اسلامی بازوی اصلی امام و انقلاب بود و مؤسسان حزب آماج حملات محمد منتظری قرار گرفته بودند. جالب اینجاست که محمد منتظری متوجه این نکته شد، بنابراین عامل چهارم هم قطعاً مؤثر بوده است.

شاید مسائل و عوامل دیگری هم بوده، ولی این سه چهار عامل را هیچ انسان منصف و علاقمند به انقلاب، امام، اسلام و نظام جمهوری اسلامی نمی توانست نادیده بگیرد و همه اینها مثل روز روشن و آشکار بود و من فکر می کنم این مسائل در شهید محمد منتظری اثر کرد و سبب شد که متوجه شود و به سمت حقیقت بیاید و اقدام کند. همین جالازم می دانم بگویم این امر صفای باطن و شجاعت وی را نشان می داد. صفای باطن لازم است تا وقتی انسان متوجه می شود اشتباهی را مرتکب شده است، حاضر شود به آن اعتراف کند و باید شجاع باشد تا خودش نزد شخصی که به او بد کرده است، برود و حرف هایش را به او بزند، در غیر این صورت باید منتظر شود تا کس دیگری این کار را انجام دهد. هستند کسانی که کاری را انجام می دهند و بعداً شجاعت بازگشت از آن را ندارند، اما او واسطه ای قرار نداد و خودش نزد آقای بهشتی رفت که فرد اصلی آن تهاجمات بود. این امر برای همه بسیار عجیب بود.

وحدت گروه ها معمولاً یا وحدت در آرمان آنهاست یا وحدت در دشمنانشان. در طول ایامی که شهید منتظری با حزب جمهوری اسلامی اختلاف دیدگاه های عمیق داشت و با آنها برخورد می کرد، آیا بین او و دشمنان اصلی حزب مانند بنی صدر یا سازمان مجاهدین خلق وحدتی هم ایجاد شد یا مرز اصلی حفظ شد؟ خیر. محمد منتظری، امام و جوهره اصلی انقلاب را با هیچ چیز عوض نمی کرد و این یکی از خصوصیات او



کردم، حاکی از آن بود که قذافی به عنوان یک نیروی انقلابی مورد توجه بود.

بسیاری از نیروهای انقلابی این گونه‌اند که وقتی به حکومت می‌رسند، اقتضای حکومت آنها را کند می‌کند. مثلاً در جریانات مربوط به انرژی هسته‌ای در چند سال اخیر، همان فشاری که به ما آوردند، به قذافی هم آوردند. او تسلیم شد و تمام امکانات هسته‌ای را تحویل غرب داد و حتی پیچ و مهره‌هایش را هم باز کردند و بردند. معنی‌اش این است که ما انقلابی ماندیم، اما او نماند. خیلی‌ها مثل شهید منتظری او را به عنوان یک انقلابی قبول داشتند و بعضی دیگر هم حاضر نبودند بیشتر از حد متعارف، این حرف را بپذیرند، علتش هم این بود که بین قذافی و امام از نظر تفکر، علم، خط اسلامی تفاوت زیادی وجود داشت و این تفاوت‌ها بسیار بارز بود. محتوای کاری که امام کرده بودند و آنچه قذافی انجام داده بود، فرق داشت. در سال‌های دوم، سوم پس از پیروزی انقلاب در دهه ۶۰، دیدیم که قذافی برای آمدن به ایران شرط گذاشت. شرطش این بود که وقتی من آمدم همتای من امام خمینی باشد که این امر برای ما قابل قبول نبود، زیرا کشور ما نظام خاصی داشت. آن زمان نخست‌وزیر داشتیم و مجلس هم حضور بود. برای حضرت امام هم که همتا و غیره‌ها مهم نبود. ما قذافی را به عنوان رئیس جمهور لیبی همتای رئیس جمهور کشورمان می‌دانستیم و بیشتر از این هم نبود. رئیس جمهور سوریه، حافظ اسد که رهبر جبهه مقابل اسرائیل بود و افراد دیگر که به ایران آمده بودند، چنین تقاضایی نکردند. قذافی به این دلیل که خواست‌های پذیرفته نشد، به ایران نیامد و این خیلی مهم بود. همه این مسائل نشان می‌داد قذافی کسی نیست که بعضی‌ها گمان می‌کردند. اوایل مشخص نبود، ولی بعدها معلوم شد.

تا قبل از پیروزی انقلاب افراد زیادی برای انقلابیون ایران جاذبه داشتند مانند یاسر عرفات، که او قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و تا مدتی بعد از آن مورد توجه بود. او به ایران هم آمد و در کنار امام نشست و در گوش ایشان حرف زد و سران کشور، حزب و احمدآقا و سایرین او را تحویل گرفتند. پس از مدتی معلوم شد که راه انقلاب اسلامی با راه یک گروه ملی مبارز تفاوت دارد و اگر تضاد نداشته باشد، لاقلاً تفاوت است. یاسر عرفات بین دولت‌ها مباحثه می‌کرد و به ایران آمده بود تا دلالتی کند و ایران را از عزم خود نسبت به بعضی مبارزات منصرف و وادار به عقب‌نشینی کند. بعدها با مشخص شدن وضعیت یاسر عرفات، او طرد شد. یادم هست استاندار گیلان آقای دکتر انصاری که از دوستان ما بود و در همان سال ۶۰، پس از فاجعه حزب در هفتم تیرماه توسط منافقین به شهادت رسید، اواخر ۵۹ و اوایل ۶۰ به من گفت: «یاسر عرفات از شوروی به ایران آمد و چون جنگ آغاز شده بود و مشکلات حمل و نقل وجود داشت، به صورت زمینی از مرز آستارا وارد رشت شد و من برای استقبالش به رشت رفتم و او را آوردم. با هم در ماشین نشسته بودیم. در حالی که دو انگشت شست و اشاره را به معنی پول و اوضاع مالی به هم مالیدیم که یعنی چقدر به تو پول دادند؟ خندید و طوری حرف زد که یعنی بله. از او پرسیدم برای چه اینجا آمده‌ای؟ می‌خواهی دلالتی کنی؟» یعنی تا این حد هم چنین صحبت‌هایی شد. در واقع به این دلیل آمده بود تا تسلیم صدام شویم و مواردی را که او می‌خواست بپذیریم و جنگ ادامه پیدا نکند. برای همین قضیه یاسر عرفات با بعضی از هیئت‌هایی به ایران آمده بودند تا بین ایران و عراق وساطت کنند، بعدها ما هیئتشان کشف شد. ■



مسئله امام موسی صدر باعث شد تا برای همه علامت سنوالی ایجاد شود که قذافی کیست و درباره‌اش شک کردند و تا همین امروز هم مشخص نشده است که ماجرا چه بود. بعضی از صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایش مثلاً در همان جلسه‌ای که همراه هیئتی از مجلس نزد قذافی رفتیم و با او دیدار کردیم، سنوالات برانگیز بود. او صراحتاً و رسماً به ما ایراد گرفت که چرا شما در مقابل صدام هستید و چنین روابطی با او دارید؟ و بحث اصلی هم همین بود. در آنجا آقای هاشمی‌نژاد به او اعتراض کرد که چرا شما چنین حرف‌هایی می‌زنید؟ البته بعدها ضمن روابطی که آقای هاشمی رفسنجانی برقرار کردند و آن زمان آقای رفیق‌دوست هم با او روابط خوبی برقرار کرد و مسئله سپاه بود، مسئله عوض شد و حمایتش را از صدام ادامه نداد.

محمد منتظری، امام و جوهره اصلی انقلاب را با هیچ چیز عوض نمی‌کرد. او عاشق امام بود و حاضر نمی‌شد تندروی‌هایش را با انحراف قاطی کند. با اینکه شهید بهشتی طرف اصلی حملات محمد منتظری بودند، اما هیچ‌گاه ایشان را منحرف نمی‌دانست، بلکه کسی می‌دانست که اشتباه می‌کند. این گمان به اشتباه آقای بهشتی از تندروی‌ها و افراط‌های محمد منتظری بود.

در مجموع از همان یکی دو سال اول وضعیتش مشخص شد، اما قبل از اینکه ماهیتش آشکار شود به عنوان کسی که روی کار آمده، کودتا و رژیم قبلی را سرنگون کرده و خودش یک حکومت جدید تشکیل داده و اشغالگران ایتالیایی را که مدت‌ها در لیبی بودند از کشور بیرون کرده و پایگاه‌های نظامی آنها را برچیده بود، برای انقلابیون قبل از پیروزی انقلاب جاذبه داشت، ضمن اینکه حضور نمایندگان کشورهای مختلف در آن جشنی که بدان اشاره

بود. او عاشق امام بود و حاضر نمی‌شد تندروی‌هایش را با انحراف قاطی کند. انحراف و تندروی دو موضوع کاملاً مختلف است. از نگاه محمد منتظری، آقای بهشتی منحرف نبودند، با اینکه ایشان طرف اصلی حملات محمد منتظری بودند، اما هیچ‌گاه ایشان را منحرف نمی‌دانست، بلکه کسی می‌دانست که اشتباه می‌کند. این گمان به اشتباه آقای بهشتی از تندروی‌ها و افراط‌های محمد منتظری بود، بنابراین به هیچ وجه با بنی‌صدر و دیگران پیوندی نداشت و با آنها مرز کاملاً جداگانه‌ای داشت.

به نظر شما آیا شهید منتظری روحیه تشکیلاتی داشت و در اوایل انقلاب حضورش در شورای مرکزی به دلیل این روحیه تشکیلاتی بود؟

بله. روحیه تشکیلاتی داشت و همین هم باعث ورودش به حزب شده بود. از طرفی قبلاً هم به دلیل چنین روحیه‌ای کارهای تیمی انجام می‌داد. تیم و کار گروهی، همان تشکیلات، اما در سطحی محدودتر است. علت اینکه حاضر شد بپذیرد و به حزب بیايد، همین روحیه تشکیلاتی‌اش بود. به قول ما طلبه‌ها «الجنس مع الجنس» یعنی اگر چهار نفر تندرو کنار هم قرار گیرند، می‌توانند با هم کار کنند، اما یک تندرو در یک جمع معتدل نمی‌تواند کار کند و با آنها کنار بیايد. در واقع جذبش به حزب به دلیل علاقه‌اش به کار تشکیلاتی و دفع و رفتن از حزب به این دلیل بود که آن را مناسب و متناسب با تفکرات خود نمی‌دید. در واقع اگر جمعی پیدا می‌کرد که با افکار و تحریکات زیاد، او همراهی می‌کرد، چون اهل کار تشکیلاتی بود با آنان همراه می‌شد. بیرون آمدنش از حزب به این دلیل بود که انسجام فکری نداشت، یعنی فکر می‌کرد همیشه باید ده قدم جلوتر از آنها باشد و آنها ده قدم عقب‌تر باشند و این ممکن نبود. اینکه حق با چه کسی بود، بعداً روشن شد، اما در آن زمان به این دلیل از حزب جدا شد.

شهید منتظری و شما سفری هم به لیبی داشتید؟

در سفری که به لیبی داشتیم محمد منتظری حضور نداشت. البته او چند بار جداگانه به لیبی سفر کرد. در این سفر جمعی از وکلای مجلس، عده‌ای از حزب جمهوری اسلامی که ما در آن گروه بودیم و رئیس‌مان هم شهید هاشمی‌نژاد بود و جمعی هم از طرف ریاست جمهوری رفته بودیم که خانم نواب صفوی دختر شهید نواب صفوی در آن جمع بود. ما آن جمع را قبول نداشتیم و با آنها همراهی نکردیم. این سفر در واقع به مناسبت دهمین سالگرد برچیده شدن پایگاه‌های نظامی ایتالیایی‌ها در لیبی برگزار شده بود و ما از طرف ایران شرکت کرده بودیم تا تبریک بگوییم. در بیابانی که پایگاه‌های نظامی ایتالیایی‌ها قرار داشت، چادرهایی را برپا و مراسمی را برگزار کردند. از کشورهای دیگر هم به این مراسم آمده بودند. قذافی در این مراسم سخنرانی کرد. از طرف ایران هم رؤسای هیئت‌ها سخنرانی کردند و تبریک گفتند. وقتی قذافی خواستار ملاقات شد و اطرافیان می‌خواستند ترتیب ملاقات با قذافی را بدهند، ما شرط کردیم با هیئتی که از طرف ریاست جمهوری آمده بود، نمی‌رویم و باید جدا باشیم، فلذا برای آن هیئت یک وقت ملاقات و برای ما و مجلسی‌ها هم زمان دیگری جدا از آنها تعیین کردند. دلیل آن هم اختلاف بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر بود و ما افکار این هیئت را قبول نداشتیم. ما با هیئت مجلس در یک هتل بودیم و با هم حشر و نشر داشتیم و در ملاقات‌ها با هم می‌رفتیم. همین‌طور در یک مهمانی در شهری اطراف بن قاضی در یک مزرعه سبز که قذافی به عنوان مزرعه نمونه درست کرده بود، همراه مجلسی‌ها در آن مهمانی حضور داشتیم.